

کتاب

# اصحاب استجاره و مسجد سہلہ

## { از برکات مداومت بر عمل استجاره در مسجد سهله و نوشتن کتاب درباره حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه

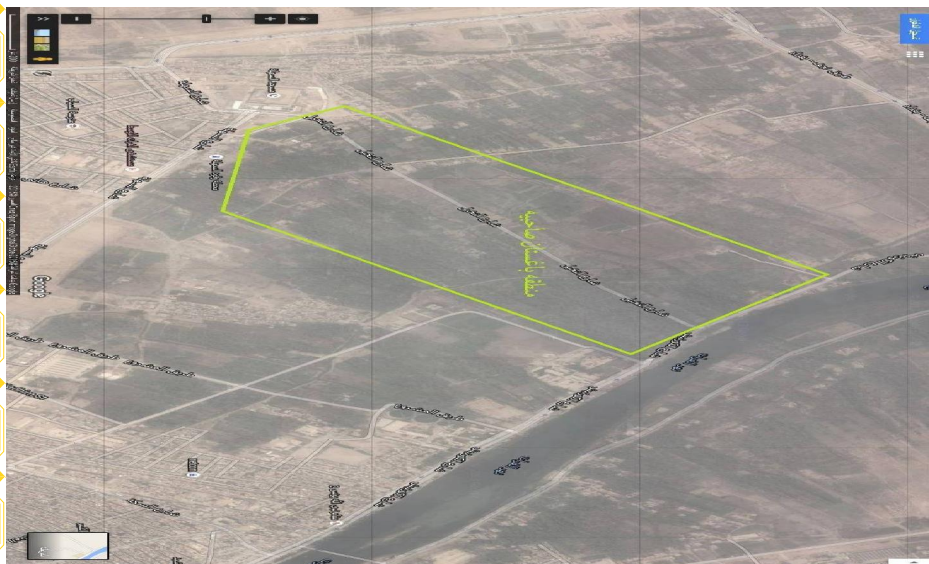
شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری رحمته الله {در کتاب دار السلام ص ۳۱۳} نقل کرده است: از این طایفه؛ شخص فلاح یزدی سهلاوی است، و شرح این واقعه این است که: شخص صالح موفق ربّانی، حاج ملا باقر دهدشتی بهبهانی (متوفی ۱۲۸۵ هـ.ق) مردی بود از جمله مجاورین نجف اشرف، به زیور صلاح تقوی آراسته؛ و وسیله معاش خود را شغل کتاب فروشی قرار داده بود، که در حجره کُنج شرقی صحن مطهر، متصل به سمت قبله صحن، روزها نشسته و کتاب معامله می نمود؛ و مدفن او هم، حسب الوصیّه، در همان مکان واقع گردید؛ و در بسیاری از مجالس تعزیه خامس آل عبا (صلوات الله علیه) هم قربه إلى الله، تیمّنًا و تبرّگًا، بدون غرض دنیایی و فایده نفسانی، ذکر مصایب می نمود، به طوری که در آن عصر و بلد متعارف بود؛ از کتابهای مقتل فارسی، مثل روضة الشهداء و محرّق القلوب و مانند اینها، کتابی به دست می گرفت و می خواند، و چون نیت خالص بود، تأثیری تمام می نمود؛ و در عبارات عربیّه دستی نداشت، زیرا که او را سواد عربی درستی نبود، و با این حال، توفیق ربّانی چنان شامل او گردید؛ که کتابی کبیر و عربی در احوالات چهارده معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین)، که زیاده بر یکصد هزار بیت بود، نوشت، که مقبول اهل نظر و مطبوع طبع علمای معتبر گردید، به طوری که در زمان حیات خود او، جمعی از کُتّاب مشغول استنساخ آن کتاب؛ از برای علمای معتبر عصر؛ و افاضل طلاّب بودند؛ و جزء آخر آن کتاب، که در احوالات حضرت حجة عصر (صلوات الله علیه) بود، مفصل تر از سایر اجزاء آن اتفاق افتاد، به سبب اهمّی که در جمع اخبار این باب از کتب عامّه و خاصّه داشت، لهذا گویا به اتمام نرسید؛ و نظر به اخلاصی که به امام عصر (صلوات الله علیه) داشت، باغی در

ساحل هندیه (نهر کوفه) و در بعض نواحی **مسجد سهله** احیاء و غرس کرده بود، و آن را به نام نامی و لقب گرامی آن بزرگوار "صاحبیه" نام کرده بود، و به جهت مخارج آن باغ؛ و ضعف کسب؛ و کثرت عیال، در اواخر کار مدیون و پریشان حال شده بود، تا آنکه وقتی از اوقات چنان اشتها یافت که: حضرت صاحب الأمر (صلوات الله علیه) باغ صاحبیه حاج ملا باقر را خریدار شده، و پس از زمانی مشهور گردید که: آن حضرت قرض او را ادا نموده. اتفاقاً در آن اوقات سیّد جلیل عالم عامل، حاج سیّد اسد الله ابن حاج سیّد محمد باقر رشتی (شفقی) اصفهانی قدس سره (۱۲۲۷-۱۲۹۰ هـ.ق) در نجف بود، و حقیر چون فراغت و معاشرت با مردم نداشتم، در مقام تحقیق آن بر نیامدم، و در مجالس و محافل ذکر آن واقعه مختلف مسموع می گردید، تا آنکه سیّد مذکور هم از نجف به اصفهان رفتند، و زمانی بر این گذشت. اتفاقاً روزی در مسجد شیخ نعمت طریحی، (که از اولاد شیخ طریحی، صاحب کتاب مجمع البحرین می باشد و آن مسجد نزدیک خانه حقیر واقع است) مجلس ختم و فاتحه بود و حقیر از برای فاتحه در آنجا رفتم و حاج ملا باقر مذکور را در آنجا دیدم، و پس از ختم و تفرقه مردم، مسجد خلوت گردید. حقیر هم از برای خود فراغتی دیدم. شرح واقعه را از حاج ملا باقر پرسیدم، و به این نهج تقریر نمود که: یکی از فلاحهای باغ صاحبیه، پیرمردی است یزیدی و صالح. روزها را در باغ مذکور فلاحی و باغبانی می کند، و شبها را در **مسجد سهله** بیتوته می نماید؛ و من از برای دینی که در این اواخر عمر حاصل شده بود که: مبادا آنکه مدیون مردم بمیرم. و در این باب به امام عصر (صلوات الله علیه) متوسّل گردیدم. چون این باغ را به نام او موسوم کرده و این جلد آخر کتاب را در احوال او نوشته بودم. روزی آن فلاح مذکور آمده، ذکر نمود که: امروز بعد از نماز صبح، در صفّه وسط صحن **مسجد سهله** نشسته، مشغول تعقیب نماز

بودم. شخصی به نزد من آمد، و گفت که: حاج ملا باقر این باغ را نمی فروشد؟  
گفتم: تمام آن را که نه، لکن بعض آن را (چون قرض دارد) گویایم فروشد.  
گفت: پس تو نصف این باغ را از جانب او، به من یکصد تومان بفروش و پول  
او را بگیر، و به او برسان. **گفتم: من که در این باب از او وکالتی ندارم! گفت:**  
**فروش و پولش را بگیر، اگر اجازه نکرد، بیاور.** گفتم: در این باب لابد سند و  
شهودی در کار است، و تا آنکه خود او نباشد، صورتی ندارد!! گفت: میان من و  
او سند و شهودی لازم نیست. هر قدر اصرار کرد، قبول نکردم!!! پس گفت: من  
پول را به تومی دهم ببر، و تو را در خریدن و کیل می کنم؛ اگر فروخت، از برای  
من بخر، و الا پول را بیاور. (با خود گفتم که: پول مردم را گرفتن و بردن هزار  
غایله دارد). **لذا قبول نکردم!!!!** و به او گفتم که: من همه روزها صبح را در این  
مکان هستم. از او می پرسم و جواب را به تومی رسانم. چون این بشنید، برخاست  
و از مسجد برفت. حاج ملا باقر گفت: چون این واقعه را ذکر کرد، به او گفتم  
که: چرا نفروختی؟! و چرا نکردی؟! که من به تنهایی از عهده مخارج این باغ بر  
نمی آیم؟ و بعلاوه، قرض هم که دارم، و هیچ کس هم تمام این باغ را امروز به این  
قیمت نمی خرد. جواب گفت که: تو در این باب اذن به من نداده بودی و من هم  
این (بیع) فضولی را مناسب خود ندیدم. حال که گویی؛ فردا را وعده جواب به او  
کرده ام، شاید بیاید، به او می گویم. گفتم: او را ببین، به هر طوری که خواهد؛ من  
مضایقه ندارم. و تأکید کردم به هر طور شده او را بیابد؛ و معامله را بگذراند، یا  
آنکه با یکدیگر به نجف بیایند؛ و به هر نحو و نزد هر کس که خواهد؛ برویم و  
عمل را بگذرانیم. فردا آمد و گفت: هر قدر انتظار کشیدم در صقه مسجد، آن  
شخص نیامد، و او را هم ندیدم. به او گفتم که: او را در غیر آن روز دیده و می  
شناسی؟ گفت: ندیده و نمی شناسم. گفتم: برو پرسش و گردش کن در نجف، و

مسجد و باغات، شاید او را بیای، یا آنکه بشناسی. رفت و آمد. گفت: از هر کس پرسیدم، از او خبری معلوم نکردم. چون مأیوس شدم، بسیار متحسّر و متأسّف گردیدم؛ زیرا که این امر، هم وسیله قرض من بود؛ و هم باعث سبکی بار من در امر مخارج باغ؛ تا آنکه پس از یأس و تحیّر و گذشتن، یکشب از شبها در باب قرض و پریشانی حال خود؛ و آنکه من از عهده مخارج باغ و عیال بر نمی آیم، چگونه هر سال با این کسب ضعیف از عهده فروعات این قروض برآیم؟ و اگر مسامحه کنم، در این آخر کار؛ خفیف بازار و رسوای طلبکاری گردم؛ و با همین خیال مرا خواب در ربود. اتفاقاً در خواب دیدم که شرفیاب خدمت مولای خود صاحب الأمر (صلوات الله علیه) هستم، و آن بزرگوار به من توجّه کرده، فرمود: حاج ملاً باقر، پول باغ در نزد حاج سیّد اسد الله (شفقی) می باشد. برو از او بگیر. این بفرمود؛ از خواب بیدار شدم، و مسرور گردیدم. لکن بعد از تأمل، با خود گفتم که: شاید این خواب از باب حدیث نفس و اثر خیال و فکر قبل از خواب بوده باشد، و اظهار آن به سیّد باعث بد خیالی درباره خود من بشود، که این را از باب اسباب سازی، و وسیله سؤال از او کرده ام، زیرا که من در باب تصدیق این دعوی، چیزی در دست ندارم. دیگر بار گفتم که: سیّد مرد بزرگی است، و حالت مرا هم می داند که از این نوع مردم نیستم، و دیدن سیّد و حکایت خواب هم ضرری ندارد، و دروغ هم که نگفته ام که عند الله مؤاخذ شوم. و عازم بر رفتن و گفتن شدم، و چون وقت صبح بعد از نماز وقت فراغت من رسیده بود، و خانه سیّد هم در معبر خانه من به صحن مطهر (که حجره کتابفروشی و منزل روزم بود) واقع شده بود؛ لهذا بعد از نماز صبح، روانه به سوی صحن شده. چون در اثنای عبور به درب خانه سیّد مذکور رسیدم توقّف کرده، دست به حلقه درب برده، آهسته حرکت دادم. ناگاه آواز سیّد از بالاخانه مشرف

به درب، (که منزل خارج او بود) بلند گردید که: حاج ملا باقر هستی؟ توقف کن که آمدم. چون این بشنیدم، با خود گفتم که: شاید از روزنه سر کوجه مرا دید. پس به زودی از پله به زیر آمده با شب کلاه و لباس خلوت، درب را گشوده؛ کیسه پولی به دست من نهاد و گفت: کسی نداند. و در را بست و برفت، بدون آنکه دیگر سخنی گوید. چون کیسه را بیاوردم و شماره کردم، یکصد تومان تمام در آن بود؛ و مادام که سید مذکور زنده بود، این واقعه را به کسی نگفتم، اگر چه از تقسیم آن پول به ارباب طلب؛ و از قراین دیگر، بعض اطراف و حواشی، از بعض اطراف، آن واقعه را خردار شدند، و مختلف به یکدیگر رسانیدند، تا آنکه بعد از وفات سید این خبر انتشار یافت. علامه آقا بزرگ تهرانی در پایان نقل ماجرای باغ صاحبیه آورده: **این باغ تا سالیان دراز در دست او (ملا باقر بهبهانی) و بعد از وی در دست فرزندان او بود! و مردم که جریان را می دانستند؛ به قصد تبرک به آن باغ می رفتند!! و از میوه های آن می خوردند!!! و من امروز دقیق نمی دانم که آن باغ حالا کدام است؟ و چه شده؟ و در دست کیست؟**



مؤلف {شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله)} گوید که: در زمان حیات سید مذکور (سید اسدالله شفیق) با او معاشرت و آمیزشی نداشتم، تا آنکه آب فرات را به نجف آورد، و در این باب اهتمام نمود؛ و بعد از اتمام نهر، از اصفهان به اراده نجف اشرف بیرون آمد. در اثنای راه، در منزل "کِرند" وفات کرد؛ و جنازه او را به نجف آورده، در باب قبله صحن مطهر، مقابل مقبره شیخ استاد، شیخ مرتضای انصاری (طاب ثراه) دفن نمودند. حقیر چون از آن باب صحن عبور می کردم در وقت دخول، از برای شیخ استاد، به رعایت حقّ تعلیم علم، فاتحه می خواندم و در وقت خروج، از برای سید مذکور، به رعایت حقّ تشریب آب (آبرسانی نجف). اتفاقاً روزی از ایام، در امر معاش شدّتی عارض شد و طرق تدبیر مسدود گردید، و در وقت خروج از صحن مطهر که نوبه فاتحه سید مذکور بود، چون به نزد قبر او رسیدم، ملتفت آن گردیدم که کفایت این امر را باید به عهده سید گذاشت، و اگر کفایت ننمود، دیگر قرائت فاتحه نباید کرد، زیرا که کسی که در عالم ارواح اینقدر قدر ندارد، نباید او را به فاتحه خاصی اختصاص داد؛ و این واقعه در اوایل شب، بعد از خروج از حرم مطهر اتفاق افتاد، چون عادت دخول حرم اوّل شب بود بعد از نماز عشاء، و اوّل روز بود بعد از نماز صبح. پس این کلام بگفتم و برفتم. اتفاقاً همان شب در خواب دیدم که شخصی آمد و پولی آورد، و گفت: این را سید فرستاد. پس از بیداری شخصی آمد و به قدر حاجت پولی آورد و بداد؛ و دانسته شد از سؤال و خواب که این حواله از همان جناب بوده. پس حسن ظنّم زیاده بر سابق گردید و رشته فاتحه را قطع نمودم.

**توضیح:** علامه شیخ محمود عراقی از ذریه میثم تمار رضی الله عنه بوده و خود نیز توفیقات و تشرّفات داشته است از جمله واقعه بیعت او با حضرت عائمه که فرزندش فضل الله ملك الواعظین عراقی نقل می کند از او: حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را

دیدم و با حضرت بیعت کردم، با آنکه قبلا در خاطر خود گذرانده بودم؛ که اگر او خود حضرت است؛ بیعت مرا نخواهد پذیرفت! زیرا من اکنون شك دارم که آیا

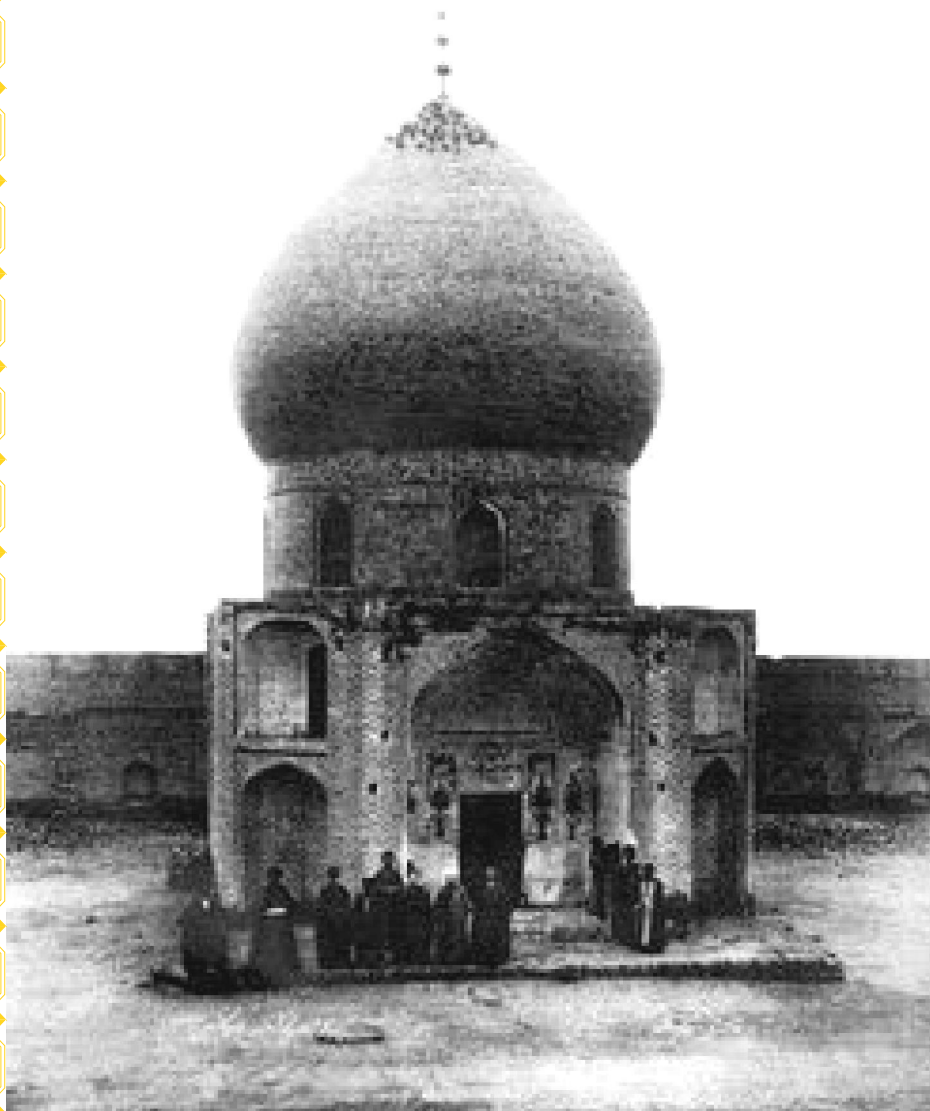


خود حضرت است؟ پس حضرت دست خود را رد کرده پس نزد خود شرمنده گی اظهار کردم! و یقین به وجود او نمودم. پس تبسم فرمود. پدر و مادرم فدایش باد، و فرمود: {ظهر لك الحق فتعال و بايع} (یعنی) حق بر تو ظاهر شد، بیا بیعت کن. پس متنبه شدم و دست مبارك را دراز کرد و با آن حضرت بیعت کردم. آیت الله شیخ محمود عراقی

شیخ محمد شریف رازی می گوید: از برخی دانشمندان موثق شنیدم، در هنگامی که مرحوم حاج سیداسدالله (شفقی) در نجف اشرف حضور داشتند، مردم شب چهارشنبه یا شب جمعه برای دعا و عبادت به مسجد سهله می رفتند. در این موقع از شب، از ترس سارقان و اشرار و حیوانات، درب مسجد را می بستند. هنگام صبح که خادم برای باز کردن درب مسجد می رود، مشاهده می کند که شیر نر گرسنه ای پشت درب خوابیده است. جرأت باز کردن درب را نمی کند. با مردم روی بام مسجد می رود و فریاد و غوغا بر می آورند که شیر تحت تأثیر صداها واقع شود و برود، لکن او همچنان خوابیده بود. در این هنگام متوجه می شوند که شخصی عبا سرکشیده و از جانب مسجد کوفه به سمت مسجد سهله می آید. مردم فریاد می زنند: "نیا، نیا! حیوان در زنده این جا است!". او همچنان بی اعتنا نسبت به سخنان مردم، به سمت مسجد سهله می آید سرانجام به درب مسجد می رسد و گوشه‌های شیر را می گیرد و می گوید: "ای شیر! دور شو". مردم مشاهده می کنند که آن حیوان بلند می شود و با کمال ادب و سرعت از مسجد دور می شود.



مردم تعجب می کنند که آیا این آقای محترم کیست؟! آیا حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان، علیه السلام، هستند یا...؟ درب مسجد را باز می کنند و می بینند که او مرحوم حاج سید اسدالله (شفقی) رحمته الله است. لذا اعتقاد نسبت به ایشان بیش تر می شود..  
مقام حضرت مهدی علیه السلام در مسجد سهله (۱۵۰ سال قبل) و حجره های فوقانی مجاور قبه



# پژوهشگده ها و آموزسگده هاي بنياد حيات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى

علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئين الهى

علوم تقويم نجوم تخيم - علوم طب جامع - علوم پاكزىستى

آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانىروى الهى

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسى - رسانه هاي حيات اعلى

طرح و برنامه ريزى پژوهشى و مديريت و اشراف علمى

## دار المعارف الإلهية

نشر ششم: يازدهم جمادى الآخري ١٤٣٧

[www.Aelaa.net](http://www.Aelaa.net)

[aelaa.net@gmail.com](mailto:aelaa.net@gmail.com)

# والحمد لله رب العالمين